

به پاسخ نبی هیکل

درین نوشته، دیدگاه اینجانب به خط سیاه نوشته شده است و آنچه از خامه جناب هیکل است به رنگ سرخ است و به همان شیوه که آقای هیکل خوش دارند، موضوع را بیان می‌کنم.

من نوشته ام را برای مراجعه بعدی به آن شماره بندی می‌کنم: ۱، ۲، ۳، ۴... و غیره. همچنان ممکن است نوشته نادرستی های املائی داشته باشد که از آن پوزش می‌خواهم.

موضوع بحث:

-۱

به تاریخ ۸ اکتوبر سال ۲۰۲۱ جناب احمد محمد احمد الطیب امام جماعت مسجد الازهر در واتیکان ادعا کرد که قرآن می‌گوید زنان و مردان باهم برابرند و هم اینکه مسلمانان و غیر مسلمانان در انسانیت برادرند. یعنی بنا بر ادعای او قرآن مسلمانان و نا مسلمانان را برادران هم دانسته است.

این اظهارات قابل قدر است. این چیزی هست که بسیاری مسلمانان هم می‌خواهند چنین باشد. اما از آنجاییکه بسیاری ها می‌گویند اسلام عیبی ندارد و هر عیبی که هست از مسلمانی ماست. ما هم این گفته را راستی آزمایی کردم. من فکر می‌کنم سخن احمد الطیب عیبی ندارد. عیب از قرآن است. زیرا در قرآن مسلمانان و غیر مسلمانان برادران همدیگر نیستند. مقصود از برادر بودن رفتار برادرانه با کافران است.

این امر باعث اعتراض جناب هیکل شد و ناموفقانه تلاش کرد که ثابت کند آیات قرآن چنین نمی‌گویند.

ممکن است اشتباه کنم، اما من شک دارم که آقای هیکل از قرآن، نصوص اسلامی و تاریخ اسلام آگاهی درست داشته باشد. زیرا کسی که از ده ها آیه قتل و کشتار در دینش آگاهی نداشته باشد و وقتی برایش نشان داده شد، آن را به کنار بگذارد و برای تبریئه خویش و آن آیات، منتقد آن آیات را به افراطی‌گرایی متهم کند، نیازی به بحث نیست.

کشتار غیر مسلمانان که در آیات زیاد به آن حکم شده است، نشانی از رفتار برادرانه ندارد.

آقای هیکل در آخرین نوشته بسیار دراز خویش که بشمول متن نوشته ام ۱۷ صفحه بود، پاسخی برایم آرایه کردند که دیدگاهم را درباره پاره آن می‌نویسم. اما از آنچه تکرار مکررات است یا نیازی به پاسخ ندارد، چیزی نخواهم نوشت.

-۲

اولتر از همه این موضوع را روشن می‌کنم که ما باید میان نص قرآن و آنچه امروز در کشورهای اسلامی وجود دارد، فرق قایل شویم. در کتاب «اسلام و مسلمانی» نوشته ابن رواق، با ترجمه دکتر مسعود انصاری، در صفحه ۲۷ می‌نویسد که «ما باید بین اسلام تفاوت بگذاریم: اسلام (۱)، اسلام (۲) و اسلام (۳)».

اسلام (۱)، اسلامی است که محمد به پیروانش آموزش داد و اصول و موازین قرآن را تشکیل می دهد. اسلام (۲)، مذهبی است که بوسیله احادیث و فقها جان گرفته و شامل شریعت و قوانین و مقررات اسلام می باشد. اسلام (۳)، مذهبی است که مسلمانان به آن عمل کرده و در حال حاضر در دنیا به عنوان اسلام وجود دارد. یعنی «تمدن اسلامی»^۱.

تمدن اسلامی نه در نتیجه اسلام های (۱) و (۲)، بلکه برخلاف آن گسترش یافته اند. در حقیقت این اسلامی که امروز در کشورهای اسلامی وجود دارد، اسلام اصیل نیست. اسلام اصیل اسلام (۱) است و سپس، با دستکاری فقها از آن، اسلام (۲) پدید آمده است. آنچه که تمدن اسلامی نام گرفته است، رنگ اسلامی دارد.

ابن رواق می نویسد که «اگر اسلام بر پایه اسلامهای (۱) و (۲) باقی مانده بود، امروز فلسفه اسلامی، دانش اسلامی، ادبیات اسلامی و هنر اسلامی در دنیا وجود نمی داشت». واقعن هم همینگونه است. الله در آیه ۲۲۲ سوره شعراً می گوید که «شاعران را گمراهان پیروی می کنند»^۲

اگر کسی ازین آیه پیروی میکرد، ما امروز دیگر نه حافظ داشتیم، نه مولانای بلخی، نه بیدل و نه هم شاعران دیگر. درمشکات مصابح حدیثی از پیامبر است که می گوید: «شکمی پر از چرک و جراحت، بهتر از شکمی پر از شعر می باشد».

درباره هنر و موسیقی، نقاشی و غیره، و هم همچنان فلسفه که آقای هیکل آن را دوست دارد، هم، همینگونه است. تمدن اسلامی آن چیزی است که برخلاف اسلام های (۱) و (۲) گسترش یافته اند. آقای هیکل نباید آن را اسلامی بداند.

در واقعیت، این حرف که شکمی پر از چرک و جراحت، بهتر از شکمی پر از شعر می باشد، یک توهین آشکار به شاعران است. شما شعر سعدی را «بنی آدم اعضای یکدیگراند...چو در آفرینش زیک گوهرند»، با این آیه که «شاعران را گمراهان پیروی می کنند» مقایسه کنید و نتیجه را هر قسمی که میخواهید، به دست دهید. معنای دیگر این آیه این است که سخن شاعر گمراه کننده است و شما را گمراه می کند.

پس، آنچه که تمدن اسلامی یاد میشود، مخالف با اسلام ناب محمدی است. در تمدن اسلامی از اسلام پیروی نشده است.

اگر اسلام (۱)، اسلام (۲) و اسلام (۳) را در شرایط امروز مقایسه کنیم، اسلام (۱)، اسلام داعش است. آن، اسلامی است که محمد به پیروانش آموزش داد و اصول و موازین قرآن را تشکیل می دهد. اسلام (۲)، اسلام طالبان است که کوشش می کنند، قوانین شرعی را اعمال کنند و هم خود را نیک جلوه دهند.

و اسلام (۳)، تمدن اسلامی است که اسلام ناب نیست، برای اینکه مسلمانان با قوانین و احکام اسلام ناب عمل نمی کنند.

مولانا جلالدین بلخی میگوید:

¹ Ibn Warraq: Why I Am Not a Muslem, New York, 1995, p27.

² وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ.

رہی جز کعبہ و بتخانہ می پویم کہ می بینم

گروہی بت پرست اینجا و مثنی خودپرست آنجا

حالا درباره سخنان جناب هیکل:

-۳-

یکی از نکته های مثبت این است که آقای هیکل سرانجام پاسخ به پرسش را داد و قبول کردند که در قرآن نص صریح و هیچ آیتی وجود ندارد که که مسلمانان و نامسلمانان برادر هم اند.

میگویم کاشکی چنین آیه موجود می بود تا ما هم سرفرازانه بر رخ طالب، داعش، بوکوحرام و تندروان دینی دیگر می کشیدیم و می گفتیم که ای برادران از کشتار و قتل کسانی که مسلمانان اند (که شما نامسلمانان) میگویند، دست بردارید.

لازم بیاد آوری است که چون این مسلمانان افراطی زور و توان مقابله با کافران را ندارند، مسلمانان دیگر را کافر میخوانند و می کشند. خنده آور اینکه وقتی که قدرت را گرفتند، از کافران طلب خیرات و آذوقه می کنند تا هر چه بیشتر به ظلم و ستم خود ادامه دهند.

به بحث ادامه میدهم:

مقدمه

هفته قبل نوشته آقای عزیز پور را زیر عنوان (آیا مسلمانان با نامسلمانان در قرآن برادر اند؟) بصورت کلی و مختصر نقد کردم.

آقای عزیز پور در مقاله متذکره خود به آن سوال پاسخ منفی دادند. وی استدلال کردندکه:

۱. هیچ آیتی در قرآن وجود ندارد که مسلمانان و نامسلمانان را برادر پنداشته باشد،

۲. بسیاری آیات قرآنی حاکی از خصومت و قتل نامسلمانان اند، و

۳. طالب و داعش بر اساس احکام قرآنی عمل مینمایند.

در نقد خویش تذکر دادم که به کلیات اکتفا میکنم و به فروعات داخل نمیشوم. در نقد خویش به انصاف و امانتداری در نقد بحیث شرایط ضروری تاکید کردم. استدلال اساسی نقد این بود که ما باید هنگام تعبیر آیات و قضاوت بر آنها:

۱. قرینه و شرایطی را که احکام صادره شده اند در نظر گیریم.

۲. احکام عمومی و خصوصی را از هم تفکیک نماییم زیرا پیامبر در عصر جاهلیت از قبیلہ قریش و از میان آنها و قرآن نیز به زبان آنان نازل گردید. و آیاتی را تذکر دادم که نشان میدهند حتی اجبار در لایحه وظایف پیامبر وجود ندارد و لایحه و وظایف وی شامل ۲ وظیفه است: ۱. آگاه

ساختن یا مژده دهی و ۲. ترسانیدن از پیامد انتخاب ها و گزینشها. اما آقای عزیز پور در پاسخ خود به نقد اینجانب آنها را بی رابطه به موضوع پنداشتند. در آن نقد همچنان بر اعتراض آقای عزیز پور بر تعصب و تبعیض در قرآن نیز مکث نمودم.

آقای عزیز پور در هفته بعدی، بر نقد بنده نقدی نوشت کهان متن را در رنگ سیاه اصلی آن و پاسخ های اینجانب (نبی هیکل) را در رنگ (سرخ) در متن کنونی میخوانید. برای تشخیص بیشتر پاسخ های بنده با فونت بزرگتر عرضه شده است.

پاسخ عزیزپور:

۴.

در نتیجه گری (۲، ۱ و ۳) که کرده اید درست است. شما می گوید که در هنگام تعبیر آیات و قضاوت بر آنها باید نخست قرینه و شرایطی را که احکام صادره شده اند در نظر گیریم و دوم احکام عمومی و خصوصی را از هم تفکیک نماییم.

باید گفت که آیه ها، کلام الله اند و از نگاه عقلی و علمی تعبیر و تفسیر آیات چیزی غیر از ماله کشی به روی معانی آن چیزی دیگر نیست. کلام الله را می توان ترجمه کرد. ترجمه هم باید مطابق متن باشد نه تعبیر، تفسیر یا تاویل. ترجمه برای درک آیات کفایت می کند. تعبیر، تفسیر یا تاویل به معنای انحراف از معانی اصلی کلمات است.

حتا اگر یک نوشته یا متن غیر دینی را غلط ترجمه کنی، در حقیقت، دستبرد نادرست به آن متن است و با انصاف و امانتداری در ستیز است. این دستبرد را مترجمان و مفسران قرآن گاهی انجام میدهند تا ترجمه شان موجه و دانشپذیر باشد. تغییر معنا کلام الله، به واسطه ترجمه، که معنای اصلی را نمی رساند، آنان به این شکل کلام خود را به نام کلام الله به مصرف مومنان پیشکش می کنند.

اگر شما **قرینه و شرایط صدور احکام** را معیار اجرا و عملی کردن آیات قرار میدهید، تمام آیات قرآن قراین و شرایط داشته اند و امروز دیگر جهان تغییر کرده است، آن قراین و آن شرایط که در آن زمان وجود داشت، امروز وجود ندارد، پس چرا باید هنوز هم دنبال اجرای احکام بدون قرینه و شرط رفت؟ پس، بهتر است قرآن را به عنوان کتابی که به دل و ضمیر خویش به آن ایمان داری، قبول کنی. این کفایت می کند، نه به عنوان رهنما و هدایت در تمام امور زندگی اجتماعی. دین و ایمان یک مسأله خصوصی است. آن را نباید برای قدرت و حکومت کردن یک، موضوع اجتماعی ساخت.

در مورد **احکام عمومی و خصوصی** باید گفت که احکام و هنجارهای که در مورد موضوع معین و مشخص صادر و نوشته می شوند همیشه لغو کننده احکام و هنجارهای عمومی و نامشخص در آن موضوع اند. درباره موضوع مورد بحث ما، حتا اگر مسلمانان و نامسلمانان در قرآن برادر همدیگر نیز ذکر شده باشند، با انفاذ احکام مختلف قتل آنان که در واقعیت حکم مشخص است، آن احکام از میان رفته است. افزون بر آن، احکام پسین همیشه لغو کننده احکام پیشین است، که باز هم دلیل شما اساس و پایه منطقی و حقوقی ندارد. تمام دانشمندان اسلامی به این هم نظر اند که بعد از آمدن آیات قتال و جهاد، بسیاری آیات مکی منسوخ شده اند. زندگی پیامبر در مدینه گویای این واقعیت است.

سرشت نقد من بر این آیات همین است که چرا الله این قدر قتل و کشتار انسانهای را که خودش آفریده است حکم می کند. نباشد که از نام الله استفاده شده باشد. شک مرحله اول معرفت است.

شما می گوید که لایحه وظایف وی شامل ۲ وظیفه است: ۱. آگاه ساختن یا مژده دهی و ۲. ترسانیدن از پیامد انتخاب ها و گزینشها.

۵.

جناب عالی این دو وظیفه که شما بیان کرده اید و بارها در آیه های قرآن یاد شده است، زمانی بود که پیامبر در مکه بود. من با شما موافقم. اما تنها در مکه. شما میدانید که پیامبر اسلام در مکه ۱۳ سال دینش را تبلیغ کرد و تمام این ۱۳ سال طرفدارانش از صد و اند نفر بیشتر نبود. بهترین، مهربانانه ترین و باعاطفه ترین آیات قرآن هم آیات مکی اند. در مکه توان جنگ و مقابله را با مردم قریش هم نداشت. اما وقتی که پیامبر به مدینه هجرت کرد و رییس شهر مدینه شد همه چیز تغییر کرد؛ جنگ پی جنگ، غزوه پی غزوه سراسر جزیره نمای عربستان گرفته بود. بعد از آن، آن لایحه وظایف که عبارت از آگاه ساختن یا مژده دادن و ترسانیدن از پیامد انتخاب ها و گزینشها بود به پایان یافت. جای آن وظایف را قتل، جهاد و کشتار غیرمسلمانان گرفت. تمام تاریخ صدر اسلام بعد از آن جنگ است و کشتار.

درین زمینه نقلی از کتاب علی دشتی بنام ۲۳ سال می آورم تا به موضوع کمی روشنی دهد: «هجرت نبوی مبدأ تاریخ و مصدر تحولی است بزرگ. ولی خود این رویداد معلول تحول شگرفی است که در شخصیت حضرت محمد پدید آمده و سزاوار است زیر نره بین روانشناسان و دانشمندان و جویندگان اسرار روح آدمی قرار گیرد.»

«مردی زاهد و وارسته از آلودگیهای زمان خود که دنیا را در مراحل آخرین خود تصور می کرد و روز بازخواست را قریب الوقوع می داند، مردی که که پیوسته به آخرت اندیشیده، قوم خود را به ستایش خداوند جهان دعوت می کند، زور و ستم را را نکوهش و افراد را در خوشگذرانی و غفلت از حال مستمندان ملامت می کند، چنین مردی که به روش مسیح سرپا شفقت است، یکباره مبدل به جنگجوی می شود سرسخت و بی گذشت که میخواهد دیانت خود را به زور شمشیر رواج دهد. لذا در مقام تاسیس دولتی بر می آید که در راه تحقق آن از وسیله پی رویگردان نیست. ...مردی آرامی که بیش از بیست سال با زنی که که بیست و چند سال از خود او مسن تر بسر برده بود، به شکل اغراق آمیزی به زن روی می آورد.»³

حضرت محمد در مدینه تغییر کرده بود، آیات قتل و کشتار هم درین زمان گفته شده اند، در زمانی که او در مدینه سخن نخست را می زد. او دیگر آن مرد فرهیخته و وارسته که در مکه بود، نبود.

نخست اصل نویسندگی چنین است که در حد اقل آن عصاره آنچه در مقاله قبلی گفته شد در مقاله بعدی تذکر میابد تا خواننده تسلسل موضوع و تسلسل منطقی استدلال را بتواند به سادگی دنبال نماید. اما از سخن آقای عزیز پور بر میاید که لازم نبود مقاله های قبلی را برای نقد آنچه بحیث یک مقدمه نوشتم مطالعه نمایم زیرا این مقاله در رابطه با برابری مسلمان و نا مسلمان یک بحث مستقل است.

پاسخ عزیزپور:

۶.

جناب هیکل خوب میدانید که موضوع نوشته ام این بود که آیا مسلمانان و غیر مسلمانان باهم برادرند؟ شما با اعتراض به من، آیه های را نقل کردید که هیچ ربطی به موضوع نداشت و من پاسخ شما را در نوشته قبلی ام نوشتم. شما به نوشته خود یاد کرده بودید که باید زبان قرآن را بدانید و زمان و مکان آیه ها را، و قرینه و شرایط آن را. در حالیکه در رابطه به آیات که من یاد آور شدم شما یک حرف ننوشتید.

باید بگویم که من قرآن را نقد نکرده بودم. برای نقد قرآن کتابی حداقل هزار صفحه یی نیاز است. دانشمندان زیاد بوده اند که قرآن را نقد کرده اند. یکی از کسانی که به زبان پارسی قرآن را نقد کرده است داکتر سها است که شما می توانید آن را در پیوند زیر که در سایت وزین آریایی هم هست، بخوانید و نقد آن را نقد کنید⁴.

من تنها به این پرسش پاسخ داده ام که آیا از دید قرآن مسلمانان و غیر مسلمانان باهم برادرند یا نه. پاسخ اش این بود که نه تنها برادر نیستند بلکه الله با آیه های فراوان مسلمانان را به قتل آنان فراخوانده است.

دیگر اینکه شما به جای اینکه به پرسش پاسخ دهید. درس نقد و انتقاد می دهید. آیا من عصاره نوشته شما را به متن ننوشته ام، به شکل فشرده نیاوردم؟ آیا پیوند نوشته شما را ذکر نکردم؟ خواننده کنجکاو می تواند نوشته شما را بدون کم و کاست بخواند. لازم ندیدم که متن نوشته شما به متن نوشته افزوده شود.

ما نباید همه ی تقصیر را بر عهده دین گذاریم زیرا در گام نخست این انسانها اند که تمثیل دین میکنند و افرادی درست مانند عزیز پور دین را دشمن انسانهای بی دین میدانند، در حالیکه تعداد زیادی از مسلمانان/ یعنی اکثریت را، دین به خشونت ترغیب نکرده است. تعداد افراطیون به تناسب بیش از یک بلیون مسلمان خیلی اندک است. معلوم است که تعبیر خشن نتیجه درک آدمی است. آقای عزیز پور انگیزه های انسانی و سیاسی و اقتصادی را در این تباهی نادیده گرفته است. مسلمان موروئی ممکن است کم عقل و فقیر باشد اما انسان معاصر عاقل چرا از آنان به منافع خود و کشورهای خود سوء استفاده میکنند؟

پاسخ عزیز پور:

.۷

من درین باره با شما تاحدی هم عقیده هستم که تقصیر را همانگونه که شما می گوئید نباید به گردن دین انداخت. اینکه انگیزه های انسانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز درین زمینه نقش دارند، قبول دارم.

اما در دین اسلام، دین حرف اول را می زند. اگر متوجه باشید، مجاهد که با دولت حزب دموکراتیک خلق جنگید، از نام دین استفاده کرد، طالبان مجاهد که با آن مجاهدان جهادگر، جهاد کردند، از دین استفاده کردند و اکنون که داعش با طالب جهاد می کند، از دین استفاده می کند. حتا در کشورهای

⁴ <http://www.ariaye.com/etlaat/images/quran.pdf>

غربی که جهادگران به کشتار مردم بی گناه دست می زنند، به نام دین می کنند نه انگیزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی.

اما مشکل کار در چیست؟

مشکل کار باز هم در این است که دین به این کشتار ها و قتل های جنبه دینی، الهی و تقدسی میدهد. وقتی که آیات قتل و کشتار به مردمان بیسواد و بی دانش خوانده می شود که الله این را حکم کرده است، و اجرا کننده آن، نه تنها درین جهان و همچنان در جهان بعد از مرگ، مزد بزرگی نصیبشان می شود، اگر بکشد غازی و اگر کشته شود شهید است و در هر دو حالت جایش به جنت است. درین حالت کدام مسلمان فقیر و بیکار و بیچاره دست به کشتار نمی زند. درحالیکه در قرآن آیات متعدد وجود دارد که اگر کافران را بکشی مال و دارای اش بشمول زنان شان در ملکیت مسلمانان می درآید و یک مسلمان می تواند زنان آنان را به کنیزی درآورد و تنها عمل سکس بلکه هر عمل دیگر را با آن زنان نیز می تواند انجام دهد. داعش این کار را در عمل در سوریه و عراق در مقابل ایزیدی ها انجام داد.

وقتی که یک عمل، به یک عمل دینی، تقدسی و حکم آلهی تبدیل می شود، نقد و انتقاد از آن عمل هم دشوار است. زیرا شمشیر بدستان زیادی هست که در زندگی روزمره خود کامیابی و موفقیت نصیب شان نشده است و برای رسیدن به بهشت و حورهای بهشتی به سرکوب و از میان برداشتن آزاد اندیشان و منتقدان رو می آورند.

ورنه، در بسیاری کشورهای غیر مسلمان نیز فقر و گرسنگی وجود دارد، اما مردم غیر مسلمان جنگ و جهاد ندارند. آنان روشن اندیشان و دیگر اندیشان خود را به این سادگی نیست و نابود نمی کنند. ازین جاست که ضرورت نیاز نقد احکام دینی برای ما وجود دارد.

همه مسلمانان از دیر زمان تا کنون بیانات قرآن را بحیث معیار اساسی قضاوت سایر اظهارات اسلامی به کار برده اند تا سازگاری و عدم سازگاری آنها را با قرآن دریابند. دشواری کار از همین جا ناشی شده است چه این کار در گذشته صورت گرفته است یا در حال انجام میشود، زیرا برداشتها و درکهای ما از قرآن به گواهی تاریخ متفاوت بوده اند. واقعیت ارسال پیامبر از همین نیاز ناشی میگردد زیرا وی باید بحیث نخستین مفسر و تطبیق کننده احکام قرآنی عمل نماید.

آقای عزیزپور بدون شک این را میداند که چرا چهار مکتب فقهی در نتیجه تعبیر و تفسیر یک کتاب مقدس واحد یعنی قرآن بوجود آمد و یا چرا مذاهب متعدد در دین واحد تبارز کردند. در مسیحیت نیز چنین است. در پاسخ بعدی خود آقای عزیز پور استدلال خواهد کرد این کلی گویی را با آن موضوع رابطه ای نیست و خواهد نوشت (پرسش ما نیست). اما رابطه مستقیم دارد زیرا تعبیر های ما از منبع واحد اند.

پاسخ عزیزپور:

.۸

می بینید که خود شما در حالیکه نوشته ام را نقد می کنید باز هم به همان نتیجه می رسید که من نوشته ام؛ و آن اینکه یگانه چیزی که تمام مسلمانان به اصلیت آن توافق دارند، قرآن است. ما نیز هر عمل را با همین سند باید مقایسه کنیم. آیات که من برای تان در نوشته یاد آورشدم، آن قدر ساده، روان و رسا

است که نه تنها انسانهای با سواد بلکه چوپانان، کوچیان و مردمان بی سواد نیز وقتی که ترجمه آن را بخوانی، معنای و مفهوم آنان را میدانند.

در آن آیات شروطی را که شما میخواهید به آن اضافه کنید، مانند زمان و مکان وجود ندارد. از سوی دیگر الله به آیه های فراوان گفته است که کلام او تغییر نمی کند (آیه ۲۷ سوره کهف، آیه ۶۴ سوره یونس)؛ یعنی تا جهان هست کلام او موجود است و حکم او نافذ است.

پس، اگر من بگویم که در ایران چنین یا چنان می کنند شما خواهید گفت، آن ها شیعه اند و آنها احکام اسلام را رعایت نمی کنند. اما همان شیعه قرآن را قبول دارد، ولی بسیاری از احادیث سنی ها را قبول ندارد. اگر بگویم داعش و طالب چنین می کنند خواهید گفت که آنان احکام اسلام را رعایت نمی کنند. ولی قرآن را آنان هم قبول دارد. اگر پاکستان و عربستان را مثال بیاورم شما خواهید گفت که آنان احکام اسلام را رعایت نمی کنند. ولی قرآن را به یقن که قبول دارند. یعنی قرآن را همه قبول دارند.

پس لازم است همه چیز را با سخنان الله مقایسه کرد، نه با سخنان این و آن. طوریکه نوشتیم به اساس سخنان الله، کشته می شویم، فراری می شویم، مردم ما میمیرند و وطن ما ویران می شود. به اساس سخنان الله، باسوادان، هنرمندان، نویسندگان و روشنفکران ما تحقیر و توهین میشوند، کشته و نابود می گردند. پس، ما هم حق خود می دانیم سخنان الله را نقد می کنیم.

حال این پرسش به میان میاید که کدام یک از این مکاتب فقهی و مذاهب درست یا نزدیک به حقیقت اند؟

پاسخ عزیزپور:

۹.

درباره حقیقت بودن یا نبودن مکاتب فقهی و مذاهب من چیز نمی گویم. ما در جهان امروز آزادی دین و آزادی عقیده داریم، آزادی بیان و آزادی اندیشه داریم. هزاران مذهب خرد و بزرگ در جهان وجود دارد. البته تا وقتی که این مذاهب به کشتار کافران و دیگر اندیشان دست نزنند، مشکلی وجود ندارد. دین هایی هم وجود دارد که حتا حیوانات را می پرستند. اما چون به قتل و کشتار دیگران دست نمی زنند، هیچ مشکلی در آن نیست.

من فکر نمی کنم که مکاتب فقهی و مذاهب که شما نام بردید، آیات کشتار و خشونت را قبول نداشته باشند. اما این که به آن عمل نمی کنند یا نمی توانند عمل کنند مسأله دیگر است.

نقد در جاهای دیگر که از کشت و خون چندان خیری نیست یا اسلام افراطی خبری نیست نیز وجود دارد. برای تبریبه نقد نیازی به چنین استدلال نیست.

پاسخ عزیزپور:

۱۰.

بلی. در جاهای دیگر که از کشت و خون چندان خیری نیست یا از اسلام افراطی خبری نیست، دلیل بر آن شده نمی تواند که این آیات هم نیست. اما وقتی که مسلمانان از این احکام کشتار که شامل کشتار نامسلمانان، دیگر اندیشان، دین برگشتگان و آزاداندیشان می شود، دست بردارند، از افراطیگری و جهاد فی سبیل الله دست بردارند، نقدی هم به کار نیست. هرکس در یک جامعه حق آزادی اندیشه و افکار

دارد، حق انتخاب دین دارد و حق زندگی دارد. در یک جامعه سالم همدیگرپذیری عادی است و کثرتگرایی ممنوع نیست.

این نخستین اعتراض آقای عزیزپور است: عزیزپور چند مطلب را بیختم تذکر داد است:

۱. احکام قرآن در زمان و مکان معین نازل شده اند و بنابراین درای قرینه اند. اما نمکتوان و نباید آن قرینه را در تحلیل نادیده گرفت.

۱۱.

درین مورد رجوع کنید در همین نوشته زیر شماره ۴.

۲. (باز هم نادرست) یک حکم ملایی و احمقانه است زیرا انسان عاقل دلیل نادرستی آن را بیان مینماید.

۱۲.

اینجا نفهمیدم آقای هیکل چه میخواهد بگوید.

۳. تقصیر بنده است زیا فکر کردم عزیزپور میداند (دین حاکم) یعنی چه؟ دین حاکم اختلاظی از احکام+ عناصر فرهنگی و تعبیرات علمای دینی است. در حالیکه دین اصلی آن است که خدا در قرآن آن را نامیده است. عزیز پور از این بیان بنده نتیجه گیری کرده که (زیرا بدون قرآن هیچ اسلامی هم وجود نخواهد داشت.) این یک نتیجه گیری نادرست است. از وی میخوام به اصول ساده سیلوژیسم ارسطو یکبار مراجعه نماید تا ساختار ساده یک استدلال متطقی را رعایت نماید.

پاسخ عزیزپور:

۱۳.

من در بالا در زیر شماره ۲ درمورد اسلام (۱)، اسلام (۲) و اسلام (۳) توضیح داده ام.

در واقعیت، اسلام ناب محمدی همان اسلامی است که اسلام (۱) نام دارد. آن، همان چیزی است که در قرآن آمده است و سپس به عنوان بینی خمیری، اسلام (۲) است، آنچه که احادیث پیامبر گفته می شود، فقها از آن احکام شرعی را ساخته اند. از آنجاییکه امروز نادرستی حدیث ها، اظهر من الشمس است و هم، از آنجاییکه احادیثی هستند که برخی مسلمانان آن را قبول ندارند، پس تنها منبع معتبر اسلامی که تا هنوز مورد قبول همه مسلمانان است، قرآن است. غیر از قرآن و احیاناً حدیث، هیچ سخنی از علمای دینی مقدس و دینی نیست. سخنان علما و فقهای دینی در ذات خویش دیدگاههای آنان است.

در قدیم ملا ها حرف اول را می زدند، ولی با گذشت زمان و پیشرفت های جامعه انسانی که مرهون دانشمندان و دیگراندیشان است، ملا ها دیگر سخنی برای گفتن ندارند، غیر از شورانیدن مردم به نام جهاد. طبیعی است ملا ها کوشیده اند، انحصار سخن دینی را خاص برای خودشان نگهدارند و آن چه

را می گویند، جزء از دین قلمداد کنند. اما سخنان ملا هرگز نمی تواند جزء دین باشد. شما تلاش نکنید سخنان علمای دینی را که هرگز عالم نیستند به عنوان منبع دین بشناسانید.

پس، قرآن یگانه منبع معتبر و پذیرفته شده از سوی تمام مذاهب دینی در اسلام است.

۴. در رابطه با ربط آنچه من نوشتم: باز هم تقصیر من زیرا فکر میکردم آقای عزیزپور میداند انصاف و امانتداری در این زمینه خاص چه معنا دارد. زیرا وی آن دو را در تحلیل خود در نظر نگرفته است: آن آیاتی را نقل میکند که سخن وی را تایید میکنند، این کار نه انصاف است نه امانتداری در برخورد به یک متن زیرا عزیزپور میتواند از تضاد در این رابطه در قرآن سخن گوید اگر انصاف میداشت و امانتداری را رعایت میکرد.

پاسخ عزیزپور:

۱۴.

جناب هیکل! همانگونه که شما هم جستجو کردید، در قرآن آیتی وجود ندارد که برادری میان مسلمانان و نامسلمانان را بیان کند. پس، از روی انصاف و امانتداری من نمی توانم چنین چیزی را بنویسم. نه تنها آیتی صریح وجود ندارد، بلکه آیتی ضمنی هم وجود ندارد.

اما سخن شما را تایید می کنم که در قرآن آیات متضاد و متناقض همدیگر وجود دارد. من در آن نپرداخته ام، چون بحث ما تنها بحث برادری میان مسلمانان و نامسلمانان بود.

۵. هر یکی میداند که دانستن زبان بخصوص زبان گوینده و نویسنده برای درک پیام وی مهم است. شواهد زیادی وجود دارند که بر نوشته های ارسطو و افلاطون و سایر کلاسیک ها بحث ها صورت گرفته که منظور آنان از آنچه بیان داشته چه بوده است. یک مثال نزدیک آن فلسفه دیلیوز و گواتاری (Deleuze-Guattari) است. برای درک زبان و فلسفه وی یک فرهنگ لغات ایجاد شده است زیر نام: *The Deleuze Dictionary Revised Edition, Editor: Adria Parry*.

فرهنگ لغات یا کلمات قرآنی نیز وجود دارد، در ست مانند فرهنگ لغات حسن عمید و دهخدا و معیین و، و بیستر و آکسفورد وجود دارند و ما را در فهم زبان کمک میسازند. نمیدانم عزیزپور گرامی چرا دانستن زبان خدا، شرایطی که احکام وی نازل گردیده اند و هدف از ارسال پیامبر را که قرآن را برای وی فرستاده، به این موضوع مربوط به آیات قرآن بی ربط میداند؟ وقتی شما ریتوریک ارسطو را یا جمهوریت افلاطون را میخوانید باید زبان وی را بدانید و شرایطی را که وی در آن سخن گفته اند بشناسید. هر سخن در شرایط معیین زمانی و مکانی بیان میگردد و مخاطب مشخص دارد و به زبان معیین بیان میگردد. بدون این عناصر ما نمیتوانیم درک سالم یا نزدیک به حقیقت را از پیام به دست آوریم. مگر اینکه حدس بزنیم.

وقتی احساس میشود طرف از درک رابطه اینها به درک موضوع و ضرورت درک آنها عاجز است، و آنها را بی ربط به موضوع و کلی گویی میپندارد- فقط میتوان تاسف کرد. از سوی دیگر وقتی ما به شیوه های تفسیر در سیر تاریخ مینگریم با دو واقعیت تاریخی بر میخوریم:

۱. تعدد تفاسیر. چرا تفاسیر متعدد از قرآن واحد صورت گرفته اند، نیاز برای هر یکی تفسیر جداگانه از چه و از کجا ناشی شده اند؟

۲. شیوه های تفسیر.

در قرن اول اسلام تفسیر مشخصی از تمام قرآن وجود نداشت. تنها تفسیری از این گونه (جامعه البیان عن تاویل القرآن، الطبری است) و ما شیبه های مختلف تفسیر قرآن داریم. آقای عزیز پور حتماً از تفسیر فیمینیستی قرآن نیز آگاهی دارد.

معنای اینها این است که:

۱. برای درک قرآن باید نخست زبان قرآن را بدانیم. منظور در اینجا زبان عربی نیست بلکه سینتاکس و سیمانیکس و ... آن را بدانیم. به همین لحاظ مثال (اخی) یعنی برادر را ذکر کردم.

۲. در قرآن باید آنچه را که عام است از آنچه در عصر جاهلیت برای آن مردم با فرهنگ و ذهنیت معین آمده است تمیز نماییم. آقای عزیز پور با دید تنگ و باریک (نصگرایانه) به قرآن برخورد کرده است و این برخورد منطقی نیست.

پاسخ عزیزپور:

۱۵.

ما در اینجا با کلام الله سروکار داریم نه با سخنان انسانهای عادی یا حتا دانشمندان. ما در اینجا از سخنان یا کلام الله سخن می گوئیم. آیا الله بارها نگفته است که کلامش ساده و فهماست؟ در آیه ۲۲ سوره قمر، آیه ۲۸ سوره زمر، و آیه ۳ سوره زحرف، آیه ۱۰۳ سوره النحل و آیه های دیگر الله می گوید قرآن به زبان عربی فصیح است و در آن هیچ کژی نیست.

آیه ۲۲ سوره قمر میگوید: و به راستی ما قرآن را برای تذکر و پندآموزی آسان و قابل فهم کردیم، پس آیا پندگیرنده ای هست؟^۵ آیه ۳ سوره زحرف: ما آن را قرآنی عربی فصیح قرار دادیم، باشد که ببینید. آیه ۶ سوره زمر: قرآنی عربی، بی هیچ کژی باشد که آنان راه تقوا پویند.^۷ آیه ۱۰۳ سوره النحل: و نیک می دانیم که آنان می گویند جز این نیست که بشری به او می آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.^۸

پس وقتی که قرآن خودش بیان می کند که قرآن روشن، فصیح، فهما و بدون کژی است، نیازی به تفسیر و تاویل ندارد. ملا و آخنها برای گرم نگهداشتن بازار دینفروشی خود این کارها را انجام می دهند.

منظور اساسی عزیز پور این است که سخن بر سر آیات قرآنی است که از بکش و ببند سخن میگوید و لطف کنید آیتی بیارید از قرآن که در آن به سوال وی پاسخ داده شده باشد: یعنی آیتی که گفته باشد مسلمانان و نامسلمانان باهم برادر اند.

^۵ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ.

^۶ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

^۷ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

^۸ وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱۰۳﴾

چنین آیتی وجود ندارد اما شواهد بسیاری وجود دارند که نشان میدهند آنها برادر هم اند و در پاسخ قبلی ذکر شده اند. خلاصه آنها چنین است:

- کلمه برادر در قرآن در معانی مختلف به کار رفته: اخی هارون برادر موسی را گفته است اما اخی عاد و ثمود هم قبیله و هم تبار معنی میدهد. اما ما شواهدی نداریم که در این خصوص نیز منظور برادر نیست. زیرا کافر و مسلمان مطابق قرآن اولاده آدم و حوا اند.

پاسخ عزیزپور:

.۱۶

واقعن این آیات وحشتناک است. این آیات بیانگر کشتار غیر مسلمانان است و با هیچ ماستمالی و ماله کشی نمی توان آنان را توجیه کرد.

وقتی از برادری سخن میگوئیم، سخن بر سر رفتار برادرانه با غیر مسلمانان است. با کشتار و توهین غیر مسلمانان، رفتار برادرانه با آنان تامین نمی شود. آقای هیکل با تمام تلاش خویش یک آیه را نتوانست بیاورد که بیان کند مسلمانان و غیر مسلمانان باهم برادر اند. چنین آیه یی وجود ندارد، خودش هم سرانجام اقرار می کند. اما من دهها آیت را برای شما از قرآن می آورم که در آن نه تنها به کشتار غیر مسلمانان حکم می شود، بلکه به آنان توهین هم شده است، مانند این کلمه ها که: کافران خرانند، نجیس اند، بدترین جنبندگان در نزد الله اند، لعنت الله و فرشتگان به کافران باد، حیوان اند، چارپایان، خران وحشی، زنازاده و غیره اند. درین نوشته این آیه ها را ذکر نمی کنم.

آیت ۱۳ سوره الحجرات منیفرماید: این انسان شما را از زن و مرد آفریدم و شعب و قبایل ساختم تا همدیگر را بشناسید. به تحقیق بزرگترین شما نزد الله متقی ترین شما است.

- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ممکن است عزیز پور انسان را مسلمان تعبیر کرده است. در حالیکه انسان مورد خطاب قرار گرفته است و اصل نزدیکی به خدا متقی بودن انسان تعیین گردیده. در بسیاری از آیات به دو چیز تاکید مکرر در قرآن وجود دارد برای ورود به بهشت: ۱: ایمان به خدا و ۲ عمل صالح. در حقیقت این آیت پاسخ درست به سوال عزیزپور است. این آیت نمیگوید که آنها برادراند یا خواهد بلکه میگویند با آنها بحیث برابرها بر خهورد میشود وقتی به خدا ایمان داشته و عمل صالح انجام دهند.

پاسخ عزیزپور:

.۱۷

آقای هیکل ترجمه آیه ۱۳ سوره حجرات را چنین ترجمه کرده است: «این انسان شما را از زن و مرد آفریدم و شعب و قبایل ساختم تا همدیگر را بشناسید. به تحقیق بزرگترین شما نزد الله متقی ترین شما است.»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ معنایش این انسان نیست بلکه «ای مردم» معنا میدهد.

اما آقای هیکل بسیار کوشید تا ثابت کنید که مسلمانان و نامسلمانان برادرند اما نص صریح نیافت و ممکن هم نیست بیابد، زیرا چنین آیه‌ی وجود ندارد. پس آیت‌های که هیچ ربطی به کافران ندارد و از آن‌ها از کافران یاد نشده است، به فرنام دلیل می‌آورید. مثلن آیت ۱۳ سوره الحجرات می‌گوید: این انسان شما را از زن و مرد آفریدم و شعب و قبایل ساختم تا همدیگر را بشناسید. به تحقیق بزرگترین شما نزد الله متقی‌ترین شما است.⁹

شما چندین بار در نوشته‌تان از امانتداری و انصاف در یک نقد سخن گفتید. اما حتا در ترجمه این آیه انصاف و امانت داری را مراعات نکرده اید.

نخست اینکه شما به این آیه تصرف نابجا می‌کنید. شما در ترجمه آن، به جای واژه «مردم» درین آیه «واژه انسان» را می‌گذارید که می‌شود: «ای انسان!». در حالیکه الله در آیه «ای انسان!» نمی‌گوید، «ای مردم» می‌گوید!

مردم به شکل کلی گروه معین از انسانها در مکان معین را در برمیگیرد؛ نه تمام انسانها را. اما واژه «انسان» به همه نوع بشر تعلق می‌گیرد.

پس چرا به جای واژه «مردم» واژه «انسان» استفاده شده است؟ برای اغوای خواننده. من نمی‌گویم که آقای هیکل کرده است. اما هرکسی که چنین ترجمه کرده است، هنجار امانتداری و انصاف را در ترجمه زیر پا کرده است.

مترجم یا هرکسی که هست کلمه که دلخواه خودش است، در ترجمه می‌گذارد و سپس می‌گوید. این است کلام خدا. و می‌گوید ببینید اسلام همه انسانها را برادر می‌داند. هم انسانها برابرند، فرقی که دارند به تقوا و پرهیزگاری است.

این در حالی است که برادری میان کافران و مسلمانان ذکر نشده است اما در رابطه با مسلمانان مشخص بیان شده است که مؤمنان برادر یکدیگرند پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید. واژه تقوا درین جا خاص مسلمانان است.

به زبان عربی «النَّاسُ» به معنای «مردم» است نه انسان. واژه انسان در قرآن ذکر شده است به معنای نوع بشر. اگر مترجم انگلیسی یا هر زبان دیگر آن را به مفهوم انسان معنا کرده باشد، به هدف اغوای دیگران کرده است، اغوای کسانی که به اصل کتاب مراجعه نمی‌کنند.

دوم اینکه سوره حجرات در کل به کافران و مسلمانان نپرداخته است. در سوره حجرات، موضوع سوره، و همه آیات آن درباره آداب معاشرت و قواعد رفتار با پیامبر و رفتار مسلمانان با همدیگر است در شهر مدینه است، نه رفتار با کافران. پس آیه ۱۳ از آنچه شما میخواهید به دست آورید، مبرا است.

در آیه یکم سوره حجرات می‌گوید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید. یا از او پیشی نگیرید. در آیه دوم می‌گوید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید). در آیه سوم می‌گوید آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند یعنی آرام گپ میزنند، همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و

⁹ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

پاداش عظیمی است! آیه چهارم می گوید: (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها (اتاق ها) یعنی بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند! و غیره.

درین سوره که دارای ۱۸ آیه است پنج بار مشخص می گوید أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: «ای کسانی که ایمان آورده اید» یعنی مسلمانان. در ۱۲ آیه اش از مؤمنان و ایمان سخن می گوید. هیچ سخنی از برادری با کافران نیست.

حتا در آیه ۱۰ واضح و روشن بیان می کند که «مؤمنان برادر یکدیگرند پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید ، باشد که مشمول رحمت او شوید!»¹⁰.

اگر برادری میان مسلمانان و نامسلمانان در نظر می بود، میگفت که مسلمانان و کافران باهم برادرند.

به بقیه نوشته جناب بزرگوار آقای هیکل، نیازی نمی بینم پاسخ دهم. امید است آقای هیکل همانگونه که مقالات فلسفی و منطقی می نویسد، از این نوشته آزرده نشده باشد. کوشیده ام با استفاده کلمه ها شرط احترام و عفت قلم را بجا آورم. اما اگر در کاربرد کلمه ها یا جمله ها اشتباهی شده باشد، معذورم دارند.

10 الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ